



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)

Razi University, Vol. 11, Issue 1 (41), Spring 2021, pp. 85-108

## A Comparative Study of a City Life Escaping Attitude in the poetry of Ahmed Abdel Muti Hijazi and Parvin Etesami

Mehdi Shahrokh<sup>۱</sup>

Assistant Professor of Arabic Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

Ali Babaei damtasoj<sup>۲</sup>

Lecturer of Arabic Language and Literature, Yasuoj University, Yasuoj, Iran

Soleiman Sadat Eshkevar<sup>۳</sup>

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Dehdasht Branch, Dehdasht, Iran

Received: 11/11/2019

Accepted: 14/07/2020

### Abstract

Ahmed Abdel Muti Hijazi and Parvin Etesami held common views regarding social issues in their poetry. However, sometimes there are differences in their attitudes as regards their perceptions, criticisms and objections. This study is an endeavor based on the descriptive-analytical method to examine and compare the of city life escaping attitude in the poetry of these two great Persian and Arab poets. The results of the study indicate that the frequency of the theme of city life escaping as a social issue is not the equal with the two poets. The city life escaping theme in the poetry of Parvin is rooted in her emotions and feelings. She regards the countryside as a perfect place, a utopia. The theme of city life escaping is more manifested in her love for pastoral life than pure hatred for urban life. She uses allusion, allegory, and anecdotes as poetic devices to portray pastoral scenery and pastoral life images. On the other hand, the poetry of Hijazi plainly criticizes urban life. There are not abstruce and far-fetched allegories or annecdoetes in his poetry. The city life escaping theme is the result of his aversion to the cruelty and oppression that he experienced in the city, as well as the love he has for the countryside and its peacefulness.

**Keywords:** Comparative study, Social issues, City life escaping, Parvin Etesami, Ahmed Abdel Muti Hijazi.

---

۱. Corresponding Author's Email:

m.shahrokh@umz.ac.ir

۲. Email:

babaei.ali88@yahoo.com

۳. Email:

sadatsoliman@gmail.com



کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشگاه رازی، دوره یازدهم، شماره ۱ (۴۱ پیاپی)، بهار ۱۴۰۰، صص. ۸۵-۱۰۸

## بررسی تطبیقی رویکرد شهرگزیزی در شعر عبدالمعطی حجازی و پروین اعتصامی

مهدی شاهرخ<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

علی بابایی دم طسوج<sup>۲</sup>

مدرس زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

سلیمان سادات اشکور<sup>۳</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهدشت، دهدشت، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۴

دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۰

### چکیده

عبدالمعطی حجازی و پروین اعتصامی به سبب تشابه فرهنگی، اجتماعی و دینی، دیدگاه‌های مشترکی نسبت به مسائل اجتماعی در شعرشان دارند؛ هرچند گاه تفاوت‌ها در نگرش‌هایشان در نوع تعبیر، انتقادات و اعتراض‌هایشان به چشم می‌خورد. این پژوهش با تکیه بر شیوه توصیفی تحلیلی در صدد آن است که رویکرد شهرگزیزی را در اشعار این دو شاعر بزرگ عربی و فارسی بررسی و مقایسه نماید. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که میزان بسامد درون‌مایه شهرگزیزی، به‌عنوان یک مسأله اجتماعی، در شعر دو شاعر یکسان نیست؛ شهرگزیزی در اشعار پروین اعتصامی، ریشه در عواطف و احساساتش دارد و روستا را آرمانشهر خود می‌داند؛ شهرگزیزی او بیشتر از آن که صریحاً تنفر از شهر باشد، در روستادوستی نمود پیدا می‌کند. او مناظر طبیعی روستا و نیز تصویرهای شعری روستایی را با تکیه بر زبان کنایه، تمثیل و حکایت در شعر خود ترسیم می‌کند. این درحالی است که شعر عبدالمعطی حجازی، نقد صریح و آشکار از زندگانی شهرنشینی بوده و در اشعار او چنین تمثیل‌های دور از ذهن مبتنی بر حکایت و تمثیل را نمی‌بینیم. شهرگزیزی در شعر وی نتیجه علاقه او به محیط روستا و آرامش آن و نیز بیزاریش از ستمی است که در شهر تجربه کرده است.

**واژگان کلیدی:** ادبیات تطبیقی، مسائل اجتماعی، شهرگزیزی، پروین اعتصامی، عبدالمعطی حجازی.

## ۱. پیشگفتار

### ۱-۱. تعریف موضوع

در طول دوران‌های مختلف تاریخی، ارتباطات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میان مردمان مختلف باعث نزدیکی در روابط میان ادیبان و شاعران آن ملت‌ها شده است. در نتیجه همین پیوندها و درهم آمیختگی‌های فرهنگی و اجتماعی، ادبیات فارسی و ادبیات عرب رابطه نزدیکی با یکدیگر داشته و شباهت‌های فراوانی در مضامین شعری شاعران دو ادب دیده می‌شود. تحقیقات و مطالعات تطبیقی به خوبی نشان‌دهنده اشتراکات و تفاوت‌های موجود در ادبیات دو کشور است و به ما کمک می‌کند تا ادیبان و شاعران ایرانی را با شخصیت‌های ادبی جوامع دیگر مقایسه کرده و از طریق بررسی اشعار این شاعران، شناخت جامعی از توانایی‌ها و نقاط ضعف آن‌ها و نیز فرهنگ و ادبیات جوامع دیگر کسب کنیم. عبدالمعطی حجازی یکی از شاعران بزرگ معاصر مصر در شعر خود توجه فزاینده‌ای به مضامین اجتماعی دارد. پروین اعتصامی از شاعران معاصر ایرانی نیز در اشعار خود، نسبت به مسائل اجتماعی کنشگری داشته و از این جنبه شباهت‌های فراوانی با این شاعر مصری دارد. از همین رو، اهمیت پرداختن به موضوع تطبیق مضامین اجتماعی در اشعار دو شاعر بزرگ ادبیات عربی و فارسی مشخص می‌گردد. از سوی دیگر، نظر به اینکه، مضامین اجتماعی شامل مباحث گسترده‌ای است، در پژوهش پیش رو، تنها به رویکرد «شهرگزیزی» در شعر این شاعران می‌پردازیم.

### ۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

شهرگزیزی به عنوان یک مسأله اجتماعی در اشعار پروین اعتصامی و احمد عبدالمعطی حجازی از جایگاه بالایی برخوردار است که بیانگر پیوندها و ارتباطات این دو شاعر مشهور ادب فارسی و عربی است. این مقاله درصدد است به این مهم بپردازد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های شعر این دو شاعر معاصر عربی و فارسی را در این مسأله اجتماعی، بررسی نماید.

### ۳-۱. پرسش‌های پژوهش

الف- نقاط اشتراک و اختلاف اشعار پروین اعتصامی و احمد عبدالمعطی حجازی در درون‌مایه شهرگزیزی چیست؟

ب- دلیل وجود درون‌مایه مشترک شهرگزیزی در اشعار این دو شاعر چیست؟

### ۴-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون در خصوص مسأله شهرگزیزی، اشعار عبدالمعطی حجازی و اشعار پروین اعتصامی به طور مجزا، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. این پژوهش‌ها عبارتند از:

صیادانی و شادمان در مقاله «پدیده شهرگزیزی در اشعار قیصر امین‌پور و عبدالمعطی حجازی، بررسی تطبیقی دو شعر مثل کوجهای روستا و سلة الليمون» (۱۳۹۳) به بررسی تطبیقی شهرگزیزی در دو قصیده مذکور پرداخته‌اند.

سیاوشی و شبستری در مقاله «بررسی تطبیقی شهرگزیزی و روستاگرایی» (۱۳۹۲) با تمرکز بر اشعار قیصر امین‌پور و جودت فخرالدین به بررسی مسأله شهرگزیزی پرداخته‌اند. آن‌ها روستا و ویژگی‌های آن و نمادهای روستایی، مانند سرسبزی، سادگی، نشاط و مدینه فاضله بودن در شعر دو شاعر بررسی کرده‌اند.

حیدریان شهری در مقاله «بررسی تطبیقی شهرگزیزی و بدوی‌گرایی در شعر سهراب سپهری و عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۱) مؤلفه‌های بدوی‌گرایی را در برخی اشعار عبدالمعطی حجازی و سهراب سپهری با هم تطبیق داده است.

خوش‌کیش در پایان‌نامه «بررسی و تطبیق شهرگزیزی و روستادوستی و طبیعت در اشعار منوچهر آتشی و احمد عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۱) این موضوع را در شعر آتشی و حجازی با هم تطبیق داده است.

پروینی و اسماعیلی در مقاله «نوستالژی در شعر احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادرپور» (۱۳۹۰) به بررسی گونه‌های نوستالژی از جمله نوستالژی دوری از سرزمین، کودکی، دوری از معشوق و خانواده و دوستان دیرینه و نیز آینده‌آرمانی در شعر نادرپور و حجازی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که این دو شاعر در اشعار خود همواره غم‌غربت و برخی نشانه‌های نوستالژیک همچون یاد ایام کودکی و میل و اشتیاق به زندگی روستایی را مورد توجه قرار داده‌اند.

صالح‌بک و فرضی‌شوب در مقاله «وجه تقابل شهر و روستا از منظر عبدالمعطی حجازی» (۱۳۹۰) با وجود تطبیقی نبودن و تفاوت مؤلفه‌های مورد بررسی در مقاله خودشان، تقابل شهر و روستا را در شعر چهار شاعر معاصر عربی: سیاب، بیاتی، جبران و حجازی بررسی کرده‌اند و در خصوص حجازی به این نتیجه رسیده‌اند که وی شاعر روستا بوده و همواره از مدرنیسم و عناصر مادی آن‌گریزان است.

رجبی در مقاله «رویکردهای انسانی به شهر در شعر معاصر عربی و فارسی» (۱۳۹۰) طبیعت و انسان را در شعر انبوهی از شاعران چون، ادونیس، بیاتی، عبدالصبور، امل دنقل، سیاب، حجازی،

نازک الملائکه را در ادبیات عرب با فرخزاد، شاملو، آتشی، نیما یوشیج، امین‌پور و اخوان ثالث تطبیق داده و تعداد زیاد شاعران مورد بررسی، باعث عدم عمق پژوهش فوق گردیده است.

رضایی در مقاله «مقایسه مضامین اجتماعی در اشعار پروین اعتصامی و احمد صافی النجفی» (۱۳۸۹) به این نتیجه رسیده که آن دو با وجود تفاوت در جنسیت، به مسائلی از قبیل وطن‌پرستی، دفاع از آزادی و آزادی‌خواهی و بیان درد فقرا و یتیمان پرداخته و نیز دردهای اجتماعی، سکوت، خفقان و استبداد حاکم بر زمان خویش را بیان کرده‌اند.

قربانی و عباسی در مقاله «تقابل شهر و روستا در شعر معاصر عربی و فارسی» (۱۳۸۶) تنها به مطالعه موردی این موضوع در اشعار سیاب و قیصر امین‌پور، البته به شکلی گذرا پرداخته‌اند.

در نتیجه تطبیق شهرگزیزی در شعر پروین اعتصامی و احمد عبدالمعطی حجازی، هیچ‌گاه مورد واکاوی قرار نگرفته است. این مقاله در صدد است این موضوع را مورد کنکاش و بررسی قرار دهد.

#### ۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

زندگی مدرن انسان امروزی در کلان‌شهرها و فاصله گرفتن روزافزون او از صفا و سادگی زندگی در روستاها باعث گسترش پدیده روستادوستی یا شهرگزیزی میان شاعران معاصر شده است؛ زیرا «شهر و روستا از دیرباز دو پدیده متقابل بوده‌اند که تجربه زندگی در هر دوی آن‌ها دغدغه‌های فکری، روحی و اجتماعی زیادی به همراه داشته است. این تقابل و به تبع آن، تأثیرهای روحی ناشی از زندگی در این دو مکان، همواره در شعر شاعران وجود داشته است. در نگاه بیشتر آنان، شهر با وجود همه ویژگی‌های مثبت، خود نماد تنهایی تاریکی و تشویش و در مقابل آن، روستا به سبب همه خوبی‌هایش، نماد سادگی و صمیمیت و پاکی است.» (سیاوشی و میرسالاری، ۱۳۹۶: ۳۳) سبب بدل شدن روستا به نماد این مفاهیم فطری بشری در ذهن شاعران معاصر بدان جهت است که «روستا به واسطه روستا بودن و سادگی طبیعی عنصر غالب است و امکانات رفاهی و وسایل مدرن و در خدمت انسان موجود در شهر، در ذهن شاعر نمره منفی دارد. نه به این دلیل که او مثبت بودن این امکانات را درک نمی‌کند، بلکه به این دلیل که همین امکانات و وسایل است که شهر و روستا را از هم دور کرده است» (قربانی و عباسی، ۱۳۸۶: ۹) که البته انتشار این رویکرد شهرگريزانه و گرایش به طبیعت پاک و زیبای روستاها، نتیجه نوعی نگرش وجودی نزد شاعران معاصر است، چه «نتیجه تحمل سختی و مشقت در روستا نوعی یقین و اطمینان بود، انسان سنتی با طبیعت مستقیماً درگیر بود و از همین یقین و اطمینان جدید حاصل می‌کرد، اما انسان شهرنشین مدرن در عصر احتمال و شکست زیست می‌کند که در آن یقینی وجود

ندارد. وی با طبیعت و اصل خود نا آشنا و غریب است، هر چند در هیاهوی شهر از غربتی درد آلوده تر و سرشار از وهم رنج می برد. این انسان گم گشته غرق در ابهام و بی اصالتی، باید روزی به سرزمین خدا (روستا) باز گردد تا دوباره در نیستان و سرزمین خود آرام و سکون یابد» (سیاوشی و شبستری، ۱۳۹۲: ۳۶). بنابراین رویکرد شهرگریزی نزد بسیاری از شاعران معاصر ادب فارسی و عربی دیده می شود و این پژوهش درصدد بررسی تطبیقی آن در شعر حجازی و اعتصامی است. روش انجام این پژوهش توصیفی تحلیلی مبتنی بر تحقیقات کتابخانه ای است، به همین منظور تمامی اشعار مرتبط به شهرگریزی در دیوان های دو شاعر استخراج و بررسی شده و با هم تطبیق داده شده است.

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

### ۱-۲. شهر برابر نهادۀ بدی ها و روستا نماد خوبی ها

برای افرادی که، به هر دلیلی، از روستا به شهر و یا از شهر به روستا کوچ می کنند بیشتر اوقات، شهر و روستا در برابر هم قرار می گیرند و یکی از آن ها جایگاه خوب و دیگری جایگاه بد را به خود اختصاص می دهد.

در نتیجۀ «رویارویی دو مفهوم یا دو واژه ظاهراً متضاد مانند شهر و روستا، در بیشتر موارد مفهوم خیر و شر پدیدار می شود. در شعر نیز جایی که شهر و روستا در برابر هم قرار می گیرند نوعی خیر و شر پدید می آید که در بیشتر موارد شر به شهر می رسد.» (قربانی و عباسی، ۱۳۸۶: ۲۰)

برای شاعران و نویسندگان که دقیق تر و حساس تر هستند روستا، نماد پاکی و سادگی و زیبایی است؛ حتی برای شاعران شهری ده ندیده، روستا ستودنی است و مردم روستا، ساده و بی غل و غش. در عوض شهر، جایی است که همه چیز معامله می شود و نماد ریا و رنگارنگی است.

حال اگر شاعر، شوریده ای باشد کوچ کرده از روستا به شهر، ستایش روستا صدچندان می شود و شهر هیچ گاه جای روستا را نمی گیرد.

«عبدالمعطی حجازی مصری، شاعری روستایی است که وطن و زادگاه خود، یعنی روستا را به امید رسیدن به آرزوهای خود به سوی شهر ترک کرد، اما آنچه با آن مواجه شد، خلاف آن چیزی بود که انتظارش را داشت، شهر در مقابل دیدگان او چون جنایت کاری بود که پاکی او را که نماد یک انسان روستایی و در حقیقت رمز پاکی و صداقت است، می ستاند و در مقابل بی هویتی و روابط سرد و بی روح را به او ارزانی می کند.» (صیادانی و شادمان، ۱۳۹۳: ۱۰۱۱)

او که از زندگی ماشینی در شهر به تنگ آمده است، زبان به انتقاد زندگی اش در شهرهای پرزرق و برق مدرن گشوده و چنین می‌سراید:

«اللُّغَاتِ وَالْأَزْيَاءِ وَالْأَجْنَاسِ / فَأَرْقَبُ الْحَيَاةَ صَامِتًا / مُكَبَّلَ الْحَيْنِ / أَشِيرُ، أَحْلَمُ الْحَيَاةَ، لَا أَعِيشُهَا / أَفْتَحُ عَيْنِي، أَصْلُبُ الْأَشْوَاقَ فِي الْبَيَاضِ وَالسَّوَادِ» (حجازی، لاتا: ۱۳۹)

(ترجمه: زبان‌ها و مُدها و نژادها/زندگی را در سکوت به نظاره بنشین/به نوستالژی غل‌وزنجیرشده/ اشاره می‌کنم، زندگی را در رؤیا تجسم می‌کنم، زندگی اش نمی‌کنم/ چشمم را می‌گشایم، و عشق را در سفیدی و سیاهی به صلیب می‌کشم)

«حجازی شاعری است که زندگی در شهر را همچون زندانی برای خود می‌داند و تنوع و تعدد زبان‌ها و مردم شهر را موجب سرگشتگی و سرگردانی خود می‌داند، بااین‌وجود در شلوغی شهر ساکت و آرام زندگی می‌کند و شوق و اشتیاق بازگشت به روستا را در قیدوزنجیر اسیر می‌بیند، از واقعیت فاصله می‌گیرد و زندگی در نظر او رؤیا و خیال جلوه می‌کند و وقتی چشمانش را می‌گشاید تا واقعیت را ببیند، شوق و اشتیاق را در خود می‌کشد» (سیفی و مرادی، ۱۳۹۱: ۳)

او خود را چونان لیمویی تازه می‌داند که دست اجبار سرنوشت، او را از سر درختان سرسبز روستا چیده و به شهر آورده است، تا سرنوشت نامیمون خود را که پژمردگی و از بین رفتن تدریجی در زیر آفتاب سوزان بی‌عاطفگی و فضای غیر انسانی شهر است، به نظاره بنشیند:

«سَلَّةٌ لَيْمُونٍ! / تَحْتَ شُعَاعِ الشَّمْسِ الْمَسْنُونِ / وَالْوَلَدُ يُنَادِي بِالصَّوْتِ الْمَحْزُونِ / عَشْرُونَ بَقْرًا / بِالْقَرَشِ الْوَاحِدِ عَشْرُونَ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۲۵)

(ترجمه: سبدی لیمو/ در پرتو اشعه گزنده خورشید/ وپسرک که با صدایی غم‌آلود فریاد می‌زند/ بیست عدد به یک قرش)

در اینجا برخلاف آنچه در ظاهر به ذهن می‌رسد، مراد فراتر از لیمویی تازه است که از بالای درختان سرسبز روستا چیده و برای فروش به شهر منتقل شده، ولی در شهر کسی آن را نمی‌خرد و در زیر آفتاب سوزان می‌گندد و بوی خوشش به بویی متعفن تبدیل می‌شود در این‌جا، «منظور شاعر از لیمویی که خورشید با حرارتش رطوبت آن را از بین برده، خود احمد عبدالمعطی حجازی، شاعر این شعر است که تحت قساوت و بی‌عاطفگی شهرنشینی، پاکی و صمیمیت و خصوصیات زیبای یک انسان روستایی را از دست داده است» (عشری زاید، ۲۰۰۸: ۱۱۵-۱۱۶) شعری که با تأکید شهرگریزی حجازی، بیانگر تجربه واقعی زندگی اوست؛ زیرا وی با کلی امید و آرزو، خانه و دوستان قدیمی و شغل معلمی خود را در روستا رها کرده بود و به شهر آمده بود، اما شهر با قوانین، شرایط و ساختار

متفاوتش به او فهماند که تمامی تصوراتش غلط بوده و همین باعث شکست روحی و عاطفی شد که انعکاس آن را می‌توان در تمامی اشعار او دید (ر.ک: حجازی، ۱۹۸۲: ۲۱-۲۳)

پروین اعتصامی نیز در شعر خود از شهر گریخته و به روستا روی آورده است، شهرگریزی او بیشتر از آن که صریحاً شهرگریزی باشد، بیشتر در روستادوستی نمود پیدا می‌کند. به طوری که به جای آن که صریحاً زبان به بدگویی شهر بگشاید چنان که حجازی چنین کرده، در تصاویر خودش به سمت روستا می‌آید و تصاویری را بازمی‌آفریند که همگی حکایت گر روستا و زندگی روستایی است. مثلاً وقتی تصمیم دارد نصیحت پدری را به پسران خود در شعر بیان دارد، تصاویر و واژگان شعری او از روستا مملو و از شهر و زندگی شهری به تمامی تهی می‌گردد:

برزگری پند به فرزند داد	کای پسر این پیشه پس از من تراست
کشت کن آن جا که نسیم و نمی است	خرمی مزرعه ز آب و هواست
دانه چو طفلی است در آغوش خاک	روز و شب این طفل به نشو و نماست
میوه دهد شاخ چو گردد درخت	این هنر دایه باد صباست

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۵۰)

این چنین زمانی که پروین زبان به تمثیل می‌گشاید، به ناگاه به محیط روستا می‌رود و تصویرهای شعری‌اش را در محیط روستایی برمی‌سازد شاید این بدان خاطر باشد که پروین زاده روستاست و دوران کودکی او در روستا سپری شده است و این امر باعث شده تا دل بستگی ویژه‌ای به دوران کودکی و خاطرات آن دوره در روستا داشته باشد.

البته در کنار شهرگریزی پروین و علاقه وافر او به روستا و زندگی روستایی، و روستازاده بودن و گذراندن دوران طلایی کودکی در محیط زیبای روستا، دلیل دیگری نهفته باشد. شاید «دلیل این که پروین اعتصامی به روستا و روستاییان اهمیت قائل شده، این است که روستاییان در طول تاریخ و همچنین در شعر فارسی، نماد مظلومیت هستند و پروین به دلیل روحیه ظلم‌ستیزانه خود، به نوعی از مقاومت منفی روی آورده و روستاییان را به اهالی شهر و محیط روستا را بر محیط شهری ترجیح داده است.» (دهباشی، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

۲-۲. دل زدگی از ساختارهای فیزیکی شهر



حجازی در قصیده «إلى اللقاء» حتی ساختار ساختمان‌های شهری را برای خود آزردهنده می‌داند و شهر را سراسر ساختمان‌هایی دل‌آزار و بی‌روح می‌پندارد که حرارت سوزناک هوایش، حرارت دل‌غمگین او دوچندان می‌کند، لذا؛ پرده از ویژگی شهرگریزی خود برداشته و می‌سراید:

«شَوَارِعُ الْمَدِينَةِ الْكَبِيرَةِ قِيعَانُ نَارٍ تَحْتَرُّ فِي الظَّهْرِ/ مَا شَرِبْتُهُ فِي الصُّحَى مِنَ اللَّهْيَبِ/ يَا وَيلَةَ مَنْ لَمْ يُصَادِفْ غَيْرَ شَمْسِهَا/ غَيْرَ الْبِنَاءِ وَالسِّيَاحِ وَالْبِنَاءِ وَالسِّيَاحِ/ غَيْرَ الْمُرَبَّعَاتِ وَالْمُتَلَنَاتِ وَالرُّجَاجِ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۱۹۰)

(ترجمه: خیابان‌های شهر بزرگ/ گردابی آتشین است/ که در ظهر گسترده می‌شود/ و گدازه‌های سوزناک گرمایی که من در ظهر چشیدم/ وای بر کسی که تنها با خورشید شهر/ و ساختمان‌ها و حصارها/ مربع‌ها و مثلث‌ها و شیشه‌ها روبرو می‌گردد)

«در این سروده، پس‌زمینه ذهن شاعر از فضای مدرن، تجربه او از زندگی شهری و روابط بی‌روح ساکنان شهر حکایت‌گر گونه‌ای احساس تراژیک در متن روابط اجتماعی و فرهنگی و سازه‌های معماری در کلان‌شهرهای جدید است. کلان‌شهرهایی که شهرنشینان در پرتو بی‌فروغ خورشیدش و در ازدحام برج‌ها و ساختمان‌های گونه‌گونش در حصار اشکال هندسی مصنوعی و شیشه‌ای اسیر شده‌اند، از دیگر انسان‌ها بریده‌اند و به خلوت‌خانه‌های خویش خزیده‌اند، آنان که با معمای عشق بیگانه‌اند و از فصل‌های طبیعت جز یخبندان و سرمای سوزناک، فصل دیگری را نمی‌شناسند.» (حیدریان شهری، ۱۳۹۱: ۴۹)

او در قصیده «أشجار الإسمنت»، نسبت به ساخت‌وسازهای عمودی شهری و افزایش موج انبوه‌سازی و زندگی در برج‌های مرتفع اعتراض کرده و رویش جنون‌آمیز سنگ و سیمان و آهن را در شهرها به رویش قارچ پس از باران تشبیه می‌کند، اما رویشی که به جای آن که امری دوست‌داشتنی باشد، نفرت و انزجار او را برمی‌انگیزاند؛ زیرا به نظر او قد کشیدن آسمان‌خراش‌ها جایی را برای رویش گیاهان باقی نمی‌گذارد و حتی ریزش باران هم نمی‌تواند سبب رویش و زاینده‌گی شود:

«وَهَذَا شَجْرُ الإسْمَنْتِ يَنْمُو/ كُنْبَاتِ الفِطْرِ/ يَكْسُو قِشْرَةَ الأَرْضِ/ أَفْلا مَوْضِعَ لِلْعُشْبِ/ وَلَا مَعْنَى لِهَذَا المَطَرِ الدَّافِقِ/ فَوْقَ الحَجَرِ المُصْمِتِ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۵۹۹-۶۰۰)

(ترجمه: این درخت بتونی رشد می‌کند/ به‌مانند قارچ/ سطح زمین را می‌پوشاند/ و دیگر جایی برای رویدن علف نیست/ این باران ریزان چه معنایی دارد/ بر بالای این سنگ سخت)

اعتصامی نیز از زندگی شهری بیزار است و روستا برایش بهترین مکان برای زندگی است لذا؛ او برخلاف حجازی، از درخت‌های سیمانی سخن نمی‌گوید که به‌شکلی قارچ‌گونه در شهر رو به رشد و فزونی گذاشته‌اند، بلکه زبان تمثیل به‌کار می‌برد و از کبکان و هزارانی می‌گوید که پس از زندگی در

فضای آزاد و زیبای روستا، اکنون گرفتار قفس شده‌اند. درحقیقت این مناظره گویی میان دو شخص است که هر دو روستایی‌اند: منتها یکی چونان مرغ سحری در روستا مانده و دیگری به شهر آمده و تن به زندگی شهری و ساختار قفس آلوده است و این اقدام وی از روی اجبار سرنوشت و اوضاع نابسامان زندگی بوده و هم‌اکنون دیگر زندگی برایش لطف و صفایی ندارد:

قفس آرامگاهی، تیره‌روزی	به آه آتشین، کاشانه‌سوزی
گران آید به کبکان و هزاران	گرفتاری به هنگام بهاران
بر او خندید مرغ صبحگاهی	که تا کی رخ نهفتن در سیاهی
من ای شوریده گشتم هر چمن را	شنیدم قصه هر انجمن را
سخن‌ها با صبا و ژاله گفتم	حکایت‌ها ز سرو و لاله گفتم
به گفت ای دوست ما را بیم جان است	کجا آسایش آزادگان است
در و بام قفس بام و درم شد	پرم کنند و عریانی پرم شد
اگر در طرف گلشن میهمانی است	برای طائران بوستانی است

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۵۲-۱۵۳)

این جاست که شاعر آرزو می‌کند که یکی از پرندگان روستایی باشد که از زیبایی‌های بوستان هم‌چنان بهره‌مند هستند و مجبور نیستند که روزهای خود را در میان ساختمان‌های دلگیر و برج‌های مسکونی بلند شهر که همچون قفسی برای جسم و روح آنان است، سپری نمایند. اعتصامی زمانی که می‌خواهد روزگار خوش و خرم آینده را برای خواننده اشعارش به تصویر بکشد، باز هم شهر را رها کرده و قدم به باغ و بوستان‌های روستا می‌گذارد و چنین می‌سراید:

اگر یک‌سال گردد خشک‌سالی	زبونی باشد و بدروزگاری
از این پس باغبان آید به گلشن	مرا بگذشت وقت آبیاری
روان آید به جسم این مردگان‌را	ز باران و ز باد نوبهاری
درختان برگ و گل آرند یکسر	بدل بر فربهی گردد نزاری
به چهر سرخ گل روشن کنی چشم	نه بیهوده است این چشم‌انتظاری
نارم گل، ره آوردم بهار است	ره آورد مرا هرگز نیاری

(همان: ۸۳)

## ۲-۳. شکایت از روابط سرد انسانی در شهر

حجازی با بیان احساس غربت و اندوهی که در شهر گریبان گیر او شده، بیان می‌دارد که برخلاف آن‌چه در روستا دیده بود، دوستی‌ها در شهر صمیمیت و عمق ندارد و در شهر کسی جز سکوت و تنهایی همدم او نیست. در قصیده "کان لی قلب" می‌سراید:

«طَرَقْتُ فُؤَادَ الْأَصْحَابِ/ لَمْ أَعْثِرْ عَلَى صَاحِبٍ/ وَوَعَدْتُ تَدْعِي الْأَبْوَابَ وَالْأَبْوَابُ وَالْحَاجِبُ/ يُدْحِرْخِي اِمْتِدَادُ طَرِيقِ»  
(حجازی، ۱۹۸۲: ۱۱۰)

(ترجمه: بر در دل دوستان کویدم/ دوستی نیافتم/ باز گشتم درحالی که درها و دروازه‌ها و نگهبانان مرا به حال خود رها کردند/ و گویی امتداد راه مرا می‌غلطانند)

اما اعتصامی روابط سرد و بی تفاوت شهر را به طرز دیگری بازتاب داده و زبان به بدگویی آن گشوده است وی دختر ماهیگیرزاده‌ای تهیدست را تصویر می‌کند که پدرش از بی‌داری می‌مُرد، اما مردم بی تفاوت شهر، با آن‌که در کوچه‌شان سه داروفروش بوده، توجهی به وضعیت پدر او نکرده‌اند، گویی وی را نمی‌بینند؛ حتی زمانی که اکنون با مرگ پدر یتیم شده برای گرفتن نانی به در خانه آن‌ها می‌رود، به جای یتیم‌نوازی، در مقابلش در به هم می‌کوبند و این نهایت روابط سرد انسانی است که متأسفانه در شهرها رو به گسترش است و همسایه با همسایه کاری ندارد:

مُرد و از رنج تهیدستی رست	گریه‌ام بهر پدر نیست که او
دام بر هر طرف انداخت گسست	زان کنم گریه که اندریم بخت
هیچ ماهیش نیفتاد به شست	شصت سال آفت این دریا دید
وندین کوی سه داروگر هست	پدردم مُرد ز بی‌داری
که طیبش بیالین نشست	دل مسکینم از این غم بگداخت
تا مرا دید در خانه بیست	سوی همسایه پی نان رفتم
لیک روزی نگرفتندش دست	همه دیدند که افتاده ز پای

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۸۸)

## ۲-۴. تنفر از نمادهای زندگی شهری

حجازی نه تنها از شهر گریزان است، گویی که از تمامی وسایل و عناصر زندگی شهری نیز چنین تنفّری را دارد.

حجازی قطار (نماد سرعت در شهر) را توصیف می‌کند؛ برای بیان احساس درونی و آشفتگی روحی خود از زندگی شهر و ابراز نفرت خود از زندگی در آن‌جا، از رنگ سیاه که منفور اغلب قلب-هاست، استفاده می‌کند:

«كَانَ يَنْشِخُ فِي الطَّرْفَاتِ / وَيَضْحَكُ مُنْخَطَفَ الرُّوحِ / وَهُوَ يَرَى النَّذْرَ السُّودَ طَالِعَةً / وَيَرَى وَشْمَهَا فِي وَجْهِهِ الرِّجَالِ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۶۲۷)

(ترجمه: گاه در راه‌ها ناله سر می‌داد/ و گاه از ژرفنای روح می‌خندید/ و چراغ‌های هشداردهنده سیاه را می‌دید که روشن می‌شوند/ و خالکوبی آن چراغ‌ها را در چهره‌های مردان می‌دید)

قطار در جاده‌ها حرکت می‌کند، صدای گوشخراش آن چنان سبب بیم و ترس مردم می‌شود که گویا روح از بدن آن‌ها جدا می‌کند، او ترس و بیم مردم را سیاه توصیف می‌کند و نشانه‌های آن را در چهره مردم می‌بیند شاید علت تنفر شدید حجازی از شهر را در اولین تجربه‌های ناخوشایند وی از شهر در زمان مهاجرتش باید جویا شد.

«حجازی در مرحله آغازین ورود به شهر، جوانی احساساتی است که برای اولین بار زیبایی و آرامش روستا را وانهاده است و قدم در شهر می‌گذارد. در این مرحله، او تجربه‌های ناخوشایندی را سپری می‌کند که موجب بدبینی او نسبت به شهر و مردم آن می‌شود، چرا که از بدو ورود، از سویی راه را گم می‌کند و در میان پیچ‌وخم صدها کوچه و خیابان سرگردان می‌ماند و از سویی دیگر، چهره‌های سرد مردم شهر که با چهره‌های آشنا و دوست‌داشتنی مردم روستا بسیار متفاوت است، قلب جوان روستایی را می‌آزارد» (صالح بک و فرضی شوب، ۱۳۹۱: ۱۰)

اعتصامی نیز که یک روستازاده است و غروب‌های زیبای روستا را تماشا کرده است. زمانی که قصد دارد غروب آفتاب و پایان تکاپوی روزانه مردم را تصویر کند، تهران کلان‌شهری را که در آن زندگی می‌کند، به کلی نادیده گرفته و به‌همراه تخیلش به روستا می‌رود، و تصویری زیبا از روستا ترسیم می‌کند گویی که از همه عناصر زندگی شهری، خیابان‌ها، میدان‌ها، اتوبوس‌ها و قطارهای مترو، پاساژها و مغازه‌های شیک و خیابان‌های شلوغ و هر آن‌چه با شهر و زندگی شهرنشینی ارتباط دارد، آن‌قدر بیزار است که حاضر نیست از آن‌ها حتی یاد کند، لذا؛ تصویرهای شعری می‌آفریند که هیچ کدام ارتباطی به تهران بزرگ او ندارد، بلکه به روستای دوست‌داشتنی و آرمان‌شهر او تعلق دارد:

روان شد خار کن با پشته خار	به‌خسته دست و پا و پشت و گردن
به کنج لانه، مور آرمگه ساخت	شده آزرده از دانه کشیدن
به رسم و راه دیرین داد چوپان	در آغل، گوسفندان را نشیمن
کبوتر جست اندر لانه راحت	زغن در آشیان بنمود مسکن
زمان خفتن آمد ماکیان را	نچیده مانند آن پاشیده ارزن
لحاف پیرزن در پارگی مانند	که نتوانست نخ کردن به سوزن

دروگر داس خود بنهاد بر دوش      تبرزن رخت خود پوشید بر تن  
بدوشیدند شیر گوسفندان      بیاسودند گاو و گاو آهن

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۴۴)

## ۲-۵. روستا مکان زحمت کشان پاک‌سرشت

حجازی چنان از شهر بیزار است که آن را مکانی برای زندگی انسان‌هایی با فطرت سالم نمی‌داند. او از مادر روستایی‌اش که برای او نماد فطرت سالم انسانی است، نام می‌برد و اشک و اندوه این مادر روستایی‌اش در مرگ فرزند خویش در شهر را توصیف می‌کند، و بیان می‌دارد که مادر را یارای زندگی در این هیاهوی شهر نیست:

«يَذْهَبُ إِنْسَانٌ إِلَى أُمِّي ... وَيَبْعَانِي/أُمِّي تِلْكَ الْمَرْأَةُ الرَّيْفِيَّةُ الْحَزِينَةُ/كَيْفَ تَسِيرُ وَحَدَهَا فِي هَذِهِ الْمَدِينَةِ...» (حجازی، ۱۹۸۲: ۳۱۶)

(ترجمه: انسانی پیش مادرم می‌رود و خبر مرگم را به او می‌دهد/ مادرم آن زن روستایی غمگین/ چطور تنها در این شهر راه برود..)

شاعر، مادرش را زن روستایی محزونی توصیف می‌کند، که به‌تنهایی نشانی از پسرش را به همراه دارد رهسپار شهر می‌شود، تا این که پسرش را پیدا می‌کند و شب را در کنار پیکر بی‌جان پسر در یک تالار بزرگ، ساکت و آرام و تنها سپری می‌کند در شهر هیچ‌کس با او هم‌دردی نمی‌کند او خودش را در این غم تنها می‌بیند و پیوسته در تنهایی خود حزن و اندوه پنهان در سینه را به‌خاطر می‌آورد و در کنار پیکر بی‌جان پسر اشک می‌ریزد؛ اما اشک‌هایش از اثر غم و اندوه او در مرگ فرزندش، رنگ غم به خود می‌گیرد و سیاه می‌شود لذا؛ با اشکش کفن فرزندش را می‌بافد. زبان حجازی در این‌جا، زبان گله و شکایت از شهر و مردم آن‌جاست در حقیقت، هدف شاعر از روایت این قصه، بیان تنهایی و غربت یک روستایی مهاجر به شهر و مشکلات او در آن‌جاست که همگی به تعبیر دیگر، بیان مشکلات و دردهای خود حجازی در شهر است.

اما همین زن روستایی؛ نماد انسان پاک‌طینت، که در شهر این‌طور غریب و محزون است، در شعر اعتصامی در روستای خود چنان شجاع است که به قباد؛ نماد حاکم اعتراض کرده و آشکارا ستم او را برایش فاش می‌کند و در برابر دزدی‌ها و تجاوزات این حاکم، لب به اعتراض می‌گشاید:

دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد      دیگر به کشور تو امان و پناه نیست  
از تشنگی کدو نیم امسال خشک شد      آب قنات بردی و آبی به چاه نیست  
سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد      گندم تراست حاصل ما غیر کاه

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۴۵)

این بدان خاطر است که انسان با فطرت سالم و آزاده در برابر بی‌عدالتی‌ها و ستم تاب تحمل ندارد و فطرت سالم روستائیان از آن‌ها انسان‌هایی شجاع در مقابل قلدرمآبی زورگویان تاریخ ساخته است. از همین روست که پروین اعتصامی در شعر خود از ستم حاکم بر شهر و همچنین فضای مصنوعی و خسته‌کننده شهر گریزان است و آرمان شهر او را در جایی غیر از روستا نمی‌توان سراغ گرفت، لذا؛ تصویرهای شعری او همگی برگرفته از زندگانی روستا و روستایی است:

جهان‌دیده کشاورزی به دشتی	به عمری داشتی زرعی و کشتی
به وقت غله، خرمن توده کردی	دل از تیمار کار آسوده کردی
ستم‌ها می‌کشید از باد و از خاک	که تا از گاه می‌شد گندمش پاک
جفا از آب و گل می‌دید بسیار	که تا یک روز می‌انباشت انبار
سخن‌ها داشت با هر خاک و بادی	به هنگام شکاری و حصاری
سحرگاهی هوا شد سرد زان‌سان	که از سرما به خود لرزید دهقان
پدید آورد خاشاکی و خاری	شکست از تاک پیری شاخساری
نهاد آن هیمه را نزدیک خرمن	فروزینه زد آتش کرد روشن

(همان: ۶۸)

## ۲-۶. اعتراض به روند سریع زندگی و شلوغی در شهر

حجازی از سرعت و ازدحام و شلوغی شهر شکوه می‌کند و این که چگونه مردم با سرعت و بدون توجه به یکدیگر در حرکتند؛ وقتی به توصیف مظاهر تمدن در شهر می‌پردازد و به بیان تفاوت میان مردم شهر و خود که یک مهاجر می‌پردازد؛ به واقعیت‌هایی اشاره می‌کند که در شهر با آن‌ها مواجه شده است. او قطاری را توصیف می‌کند که در میان ازدحام و شلوغی شهر می‌گذرد و مردم شهر که گویی از پوست و استخوان او نیستند، از آن نمی‌ترسند؛ زیرا زندگانی در شهر و سرعت ماهیت زندگی واقعی را از آنان سلب کرده است:

«وَالنَّاسُ يَمْضُونَ سِرَاعًا/ لَا يَحْفَلُونَ/ أَشْبَاهُهُمْ تَمَضِي تَبَاعًا/ لَا يَنْظُرُونَ/ حَتَّى إِذَا مَرَّ الرَّامُ/ بَيْنَ الرَّحَامِ/ لَا يَفْزَعُونَ/ لَكِنِّي أَحْسَى الرَّامَ/ كُلُّ غَرِيبٍ هُنَا يَخْشَى الرَّامَ/ وَأَقْبَلَتْ سَيَارَةٌ مَجْتَمِعَةً/ ثَقُلَ نَاسًا يَضْحَكُونَ فِي صَفَاءِ/ أَسْنَانِهِمْ/ بَيْضَاءٍ فِي لَوْنِ الصَّبَاءِ/ رُؤُوسُهُمْ مُرْتَمَّةٌ/ وَجُوهُهُمْ مَجْلُوءَةٌ مِثْلَ الرَّهْرِ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۶)

(ترجمه: و مردم دائماً با سرعت در حرکت‌اند/ توجهی نمی‌کنند/ مانند ارواح در حال حرکت پی‌درپی/ نگاهی نمی‌کنند/ تا این که تراموایی در میان شلوغی می‌گذرد/ نمی‌ترسند/ ولی من از تراموا می‌ترسم/ هر غریبه‌ای در

این‌جا از تراموا می‌ترسد/ماشین‌بالداری می‌آید/مردمی را که در صفا می‌خندند و دندان‌هایشان سفید و رنگ پوست‌شان سفید است، با خود می‌برد/مردمی که سرهایشان تلوتلو می‌خورد و صورت‌هایشان مانند گل درخشان است)

«حجازی فرزند روستاست، و از آن‌جا شعر گفتن آغاز کرد، پس طبیعی است که در بسیاری از اشعار خود روستا و اهالی آن‌جا را که عاشق آن‌ها بود، محور اصلی شعر خود قرار دهد، وقتی شاعر روستا را ترک کرد، سختی‌ها و رنج‌ها و ناکامی‌های او در شهر، سبب شد که اشتیاق به روستا و زندگی در میان مردم آن‌جا در بسیاری از اشعارش منعکس شود» (پروینی و اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۴۵)

اما در مقابل این‌همه مظاهر تمدن برق‌آسا و درخشانی که حجازی در اشعارش آن‌ها را به تصویر کشیده و از سرعت بالا و تهی‌بودن‌شان از صفای زندگی روستایی گله و شکایت می‌کند پروین را می‌بینیم که با بی‌اعتنایی به این مظاهر آن‌ها را هیچ فرض کرده و به‌جای آن سرعت و هیاهوی زندگی شهری را به چالش بکشد به سراغ آرامش حاکم بر شب‌های انبار یک خانه روستایی می‌رود و از تلاشی سخن می‌گوید که حیوانات اهلی و وحشی روستا برای به‌دست آوردن روزی خود بدان مشغولند:

در تنور نهند و شمع مطبخ مرد	طلوع کرد مه و ماند در فلک حیران
شبان چو خفت بر آمد به بام آغل گرگ	چنین زنند ره خفتگان شب، دزدان
گذشت قافله‌ای کرد ناله‌ای جرسی	به دست راهزنی، گشت رهروی عریان
شغال پیر به امید خوردن انگور	بجست بر سر دیوار کوهستان
خزید گربه دهقان به پشت خیک پنیر	زدند تا که در انبار موشکان جولان
ز کنج مطبخ تاریک خاست غوغائی	مگر که روبه‌کی برد مرغکی بریان

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۸۵)

در این‌جا حتی واژگان به کاررفته کاملاً از زندگی شهری و تهران پایتخت تهی است؛ واژگانی مانند «تنور، مطبخ، آغل، گرگ، قافله، جرس، راهزن، شغال، دیوار کوهستان، دهقان، خیک پنیر، روبه و مرغ» واژگانی هستند که پایتخت‌نشینان و زندگی آن‌ها تا حدودی با آن‌ها بیگانه است.

## ۲-۷. اشتیاق به محیط ساده و رها در روستا

پراکندگی، دلتنگی، تنهایی و قطع ارتباطات انسانی، ناکامی در عشق، سبب خستگی شاعران از زندگی در شهر، و اشتیاق آن‌ها به بازگشت به روستا و زندگی آنجا می‌شود حجازی نیز با چنین رویکردی، روستایی بودنش را فریاد زده و با بیان شور و اشتیاقش به محیط ساده و بی‌غل و غش ده، خطاب به روستا و ساکنان آن می‌گوید:

«وُلِدت هُنَا كَلَمَاتُنَا/لَكَ يَا تَقَاطِيعَ الرَّجَالِ النَّائِمِينَ عَلَى التُّرَابِ/المَائِلِينَ عَلَى دُرُوبِ الشَّمْسِ،/البَطِّ الْمُرْقَشِ/وَالسَّحَابِ/فَوَرَاءَ سَمْرَتِكَ الْحَبِيبَةِ يَلْتَوِي هُرُّ الْأُمِّ» (حجازی، ۱۹۸۲: ۳۱-۳۲)

(ترجمه: واژگان مان این جا چشم به دنیا گشود/با شما هستم ای تکه‌های مردان خوابیده بر خاک/که در امتداد مسیر خورشید/و اردک خالدار/و ابرها خوابیده‌اید/در ورای سبزی دوست‌داشتنی‌ات رود درد به خود می‌پیچد/و در کنار این دو چشم‌ها پرندگان کاملاً آبی‌ای/بال‌هایشان را بر زردی چون عدم می‌گشایند/بال می‌زنند تا اشک‌ها را بنوشند/های ای انسان در روستای دوردست/من تو را دوست می‌دارم)

حجازی به همان اندازه که از شهر تنفر دارد، روستا برایش عزیز و دوست‌داشتنی است. شاید تصاویری که وی از روستا ترسیم می‌کند، دقیقاً همان چیزهایی است که او آن‌ها را در شهر نیافته است. زمانی که از روستا سخن می‌گوید، تصاویر زیبایی از سادگی، اصالت، ثبات و آزادی‌هایش برای مان تصویر می‌کند؛ زیرا زندگی در آن چنان جریان دارد که باید:

«هَذَا الْمَدَى لَا يَعْرِفُ الْحُرَّاسَ/هَنَا أَنَا حُرٌّ/هَنَا الطُّيُورُ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَطِيرَ/هَنَا النَّبَاتُ لَا يَزَالُ أَخْضَرَ الرِّدَاءَ/هَنَا الْحَقِيقَةُ الَّتِي لَا تَعْرِفُ التَّلَوْنَ الْمُقَيَّتَ/هَنَا الدَّوَامُ وَالثَّبُوتَ» (همان: ۵۳۰)

(ترجمه: این جا پهنه وسیعی است که نگهبان نمی‌شناسد/این جا من آزادم/در این جا پرندگان می‌توانند بال بگشایند/این جا گیاهان همه‌جا جامه‌ای سبز به تن دارند/این جا حقیقتی هست که رنگ‌به‌رنگ شدن زشت را نمی‌شناسد/این جا دوام هست و ثبات هست)

«دیدگاه حجازی نسبت به روستا سبب شده این مکان در نظر شاعر، متصف به صفت بی‌مرگی و جاودانگی گردد و حتی اشیاء موجود در آن هم از دید شاعر جاودانه شود، بنابراین حجازی در اشعار خود روستا را مکانی می‌داند که از آن رایحه ولادت و زندگی منتشر می‌شود» (سیفی و انصاری، ۱۳۸۹: ۵۹)

چنین تصویر زیبایی را از روستا، در شعر اعتصامی فراوان دیده می‌شود. او زمانی که می‌خواهد زیبایی زندگی را به تصویر بکشد، به روستا و درون باغ و تاکستان می‌رود و از زیبایی‌های چشمه و گیاهان روئیده و رودهای جاری و زلالی آن‌ها می‌سراید که همگی نشان از روستادوستی او دارد:

شنیدم بود در دامان راغی	کهن برزیگری را تازه باغی
به پاکی چون بساط پاک‌بازان	به جان‌بخشی چو مهر دنوازان
به چشمه ماهیان سرمست بازی	به سبزه طائران در نغمه‌سازی
صفیر قمری و بانگ شباویز	زمانی دلکش و گاهی غم‌انگیز
به تاکستان شده گنجشک خرسند	ز شیرین خوشه و خورده‌دانه‌ای چند



شده هر گوشه‌اش نظاره گاهی  
 جداگانه به هر سوزنگ و تابی  
 یکی پاکیزه رودی از بیابان  
 فروزنده چنان کز چرخ انجم  
 چو جان از آلودگی‌ها پاک گشته  
 ز هر سنگیش روئیده گیاهی  
 به هر کنجی مهی یا آفتابی  
 روان گشته به دامان گلستان  
 گریزنده چنان کز دیو، آدم  
 به آن پاکی ندیم خاک گشته

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۵۲-۱۵۳)

بیشتر مناظرات پروین که وی بدان شهره است، در فضایی روستایی روی می‌دهد که آکنده از تصاویر روستا و روستادوستی است؛ مثلاً آن‌جا که دلو آب با آب‌چاه مناظره می‌کند، کجا می‌توان چنین تصویری را برای پایتخت‌نشینی تصویر کرد که حتی ممکن است چاه آب و دلولی را تاکنون از نزدیک ندیده باشد:

سخن گفت با خویش دلولی به نخوت  
 ز سعی من این مرز گردید گلشن  
 بر آشفتم بر وی طناب و چنین گفت  
 شنیدند ناگه درین بحث پنهان  
 که آسان شمردید این رمز مشکل  
 که بی من کس از چه نوشیده آبی  
 ز گلبرگ پوشید گلبن ثیابی  
 به خیره نبستند بر تو طنابی  
 ز دهقان پیر آشکارا عتابی  
 نکردید نیکو سال و جوابی

(همان: ۱۳۱)

دیگر مطلع‌های مناظرات وی که همگی چنین‌اند و مناظراتی هستند که در فضایی روستایی میان اردک و ماهی، یا میان ماکیان و روباه و دیگ و تابه و نهال نورسته و درخت خشکیده در جریان است، و یا دهقانی آن‌گاه که خاری به پای کودکی فرو می‌رود یا دهقانی که از جایگاه اجتماعی خود زبان به اعتراض می‌گشاید، همگی از اشتیاق پروین به روستا و زندگی روستایی و محیط روستا پرده برمی‌دارد:

در آبگیر سحرگاه بط به ماهی گفت  
 که روز گشت و شنا کردن و جهیدن نیست

(همان: ۱۲۰)

ز قلعه ماکیانی شد به دیوار  
 به ناگه روبهی کردش گرفتار

(همان: ۱۲۸)

به کنج مطبخ تاریک تابه گفت به دیگ  
 که از ملال نمردی چه خیره‌سر بودی

- ز دوده پشت تو مانند قیر گشته سیاه      ز عیب خویش تو مسکین چه بی خبر  
(همان: ۱۴۰)
- نهال تازه‌رسی گفت با درختی خشک      که از چه روی ترا هیچ برگ و باری نیست  
چرا بدین صفت از آفتاب سوخته‌ای      مگر به طرف چمن آب و آبیاری نیست  
(همان: ۹۴)
- عمر، دهقان شد و قضا غربال      نرخ ما نرخ گندم و کاهی است  
(همان: ۱۲۶)
- خلید خار درشتی به پای طفلی خرد      به هم برآمدو از پویه بازماند و گریست  
(همان: ۱۲۷)

## ۲-۸. روستا یادآور خاطرات خوش کودکی

حجازی با این که در پایتخت مصر، یعنی کلان‌شهر قاهره به سر می‌برد، اما هنوز خود را روستازاده‌ای می‌یابد که دلش دلتنگ محیط ساده روستا و قبر پدرش و همه دلبستگی‌هایی است که در روستایش مانده و دل او را گه‌گاه با خود به آن‌جا می‌برد:

«أنا ابن ريفٍ ودَعْتُ أهلي وَانْتَجَعْتُ هُنَا/لَكِنَّ قَبْرَ أَبِي بِقَرْيَتِنَا، هُنَاكَ الصَّبَارُ/وَهُنَاكَ مَا زَالَتْ لَنَا فِي الْأُفُقِ دَارُ/أَيْنَ طَرِيقٍ إِلَى فُؤَادِكَ...» (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۳)

(ترجمه: من پسرک روستایی هستم که خانواده‌ام را وداع گفته و در این‌جا سکنی گزیده‌ام/ولی قبر پدرم در روستایمان است و کاکتوس هست/در آن‌جا در آن دوردست هنوز ما خانه‌ای داریم/ای روستا! کدامین راه به دل تو می‌رسد؟)

او روستازاده‌ای ساده است که برای ادامه تحصیل، روستای زادگاه خود "تلا" را به سوی قاهره ترک می‌کند و در آن‌جا با چالش‌ها و دشواری‌های زیادی روبرو می‌شود که روح لطیف او را می‌آزارد؛ لذا؛ روستا و طبیعت زیبای آن‌جا، به همراه خاطرات شاعر در زادگاهش هیچ‌گاه او را رها نمی‌کند؛ بلکه او در جای‌جای اشعار خود آرزوی بازگشت به روستا و زندگی در سایه طبیعت آن‌جا را طلب می‌کند و در پرتو همین آرزوهاست که شاعر، روستا را جز با خاطرات خوش و خرمی که پایانی ندارد به خاطر نمی‌آورد، بلکه گویا با به یادآوری آن‌ها زندگی می‌کند، لذا؛ روستا در اشعار حجازی «رمز گذشته‌ای است که وجود شاعر را شکل داده است» (حموده، ۲۰۰۶: ۳۸)

حجازی ضمن بازخوانی خاطرات گذشته خویش با برادرش در روستا، و یادآوری عشق و جوانی گذشته‌شان، برادری، کودکی پاک و مظلوم، پدر پیر در حال احتضارشان را گوشزد می‌کند و درحقیقت وی تلاش می‌نماید تا با یادآوری این خاطرات خوش کودکی، او را به دفاع از حریم پاک آن مکان تشویق کند و از لابلای خاطرات خود، به توصیف طبیعت روستا می‌پردازد او جاده‌ای را توصیف می‌کند که از خانه آن‌ها در روستا به بالا امتداد داشت، و تا به درختان بید به هم پیچیده در مسیر کانال کشیده شده بود جایی که آن‌ها به هنگام ظهر آن جا وضو می‌گرفتند و نماز می‌خواندند:

«إِضْرِبْ بِصَبَاكِ الْعَطْشَانَ/بِأُخُوتِنَا/بِطُفُولِنَا الْمَظْلُومَةِ/بِأَيِّنَا الْمُحْتَضِرِ الْأَشْيَبِ/بِالدَّرْبِ الصَّاعِدِ مِنْ مَنَزِلِنَا/حَتَّى الصَّفْصَافِ الْمُلْتَفِّ عَلَى وَجْهِ الثَّرْعَةِ حَيْثُ تَوْضَّأْنَا فِي الظُّهْرِ وَصَلَّيْنَا وَغَمَسْنَا فِي الشَّمْسِ الْمُلْتَهَمَةِ فِي الْمَاءِ» (حجازی، لاتا: ۳۸۴-۳۸۵)

(ترجمه: با یادآوری) جوانی تشنه‌ات/با برادری‌مان/با کودکی مظلوم‌مان شلیک کن/با (یاد) پدر محتضر گندم‌گون‌مان/با راهی که به سوی خانه ما/تا چناری که به سوی کانال می‌پیچد، جایی که ظهرها وضو گرفتیم و نماز خواندیم و در خورشید گداخته در آب فرو رفتیم و شنا کردیم)

«بیشتر اشعاری که حجازی در آن‌ها به روستا پرداخته است، از عشقی نهفته و احساس تعلقی خبر می‌دهد که هنوز پس از سال‌ها پابرجاست. شاید عشق به پدری است که در آن جا دفن شده است و شاید عشقی دیگر باشد. اشعار وی بیشتر بر مدار حسرت بر گذشته و صمیمیت حاکم بر روستا می‌گردد و شعرش حکایت زندگی فردی و تجربیات شخصی خودش است» (سیاوشی و میرسالاری، ۱۳۹۶: ۵۷) در شعر پروین، واژه طفل ۲۸ بار و و لفظ کودک و کودکی ۳۶ بار به کار رفته است. بنابراین کودک و کودکی نیز در این جستجوی سادگی و پاکی او جایگاه خاصی دارد و عشق به کودکی و کودکان و سادگی و بی‌پیرایگی آنان در شعر پروین موج می‌زند، اما حقیقت آن است که وی هیچ‌گاه زبان تمثیل خود و تصاویر شعری روستایی خود را در این راه به کناری نمی‌دهد و این‌ها همیشه با او همراه و هم‌داستانند:

نهاد کودک خردی به سر ز گل تاجی      به خنده گفت شهان را چنین کلاهی نیست  
(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۳۱۵)

و یا:

کودکی در بـر قبایی سرخ داشت      روزگاری زان خوشی خوش می گذاشت  
(همان: ۱۷۷)

آن گاه که سخن از کودکی و خردسالی به میان می آید واژگان او سرشار از خنده و خوشی می شود، زیرا کودکی خوش و خرم خود را در روستای دوست داشتنی اش سپری کرده است.

## ۲-۹. دلتنگی برای محیط آرام روستا و میل بازگشت به آن

حجازی، روستا را نخستین الهام بخش نغمه های شعرش می داند و مردم روستا را مردمی ساده و خاکی توصیف می کند، که بر روی خاک رو به خورشید می خوابند و درد و غم را در پس چهره گندم گون خود پنهان می کنند و در سایه صفا و آرامش و پاکی روستا، درد و غم و اندوه را از یاد می برند. وقتی شاعر از روستا دور می شود، آن جا را به روستایی دور توصیف می کند و از عشق خود بدان جا، با وجود دوری از آن جا سخن می گوید:

«ها الإنسان في الريف البعيد/إني أحبك أي/واليك جئت، وفي فمي هذا النشيد...» (حجازی، ۱۹۸۲: ۳۲)

(ترجمه: هان ای روستایی/من تو را دوست دارم/و به سويت آمدم در دهانم این سروده ..)

یا در جایی دیگر می سرايد: «ويفرش الرؤي المخصلة السعيدة/أمامنا في لحظة الشروق/كأقفي قرية في لحظة

الشروق/و الأفق رجب في الثري حنون/و ناعم وقرمزي يحضن البيوت» (همان: ۳۸)

(ترجمه: رؤیاهای نمناک و شاد/در مقابل ما در لحظه طلوع فرش می شوند/به مانند افق روستا در لحظه طلوع/و افق گسترده در روستا مهربانی است/و نرمی و قرمزی که خانه ها را در آغوش می کشد)

دلتنگی های شاعر نسبت به زادگاهش گاه به شکل مقایسه میان شهر و روستا بروز می کند بنابراین، او در مقام مقایسه میان شهر و روستا، ابتدا پاکی، صفا و هوای تمیز و پاک روستا را توصیف می کند و آن گاه به مقایسه هوای آن جا با هوای آلوده شهر پرداخته چنین می گوید:

«هذا أنا أرسل عيني خلف قطعان الغيوم/حيث تبين من بعيد مئذنة قصيرة ولم يرحزها أحد/لكنها وقد أحاطتها أشعة

الغروب/تبين صفراء على قمامة الشجر» (همان: ۴۴۶)

(ترجمه: این چشم من است که ارسال شد از پشت توده ابرها/و آن را از دور مناره پیدا کردید.../اما اشعه غروب خورشید آن را احاطه کرده /و بر قامت تیره درخت به شکلی زرد درآمده است)

هوای پاک و دل انگیز روستا سبب شد که چشمان شاعر از پشت تکه های ابر، از دور دست، مناره های کوچک روستا را ببیند، مناره هایی که کسی آن ها را تزئین نکرد و با وجود این که غروب است و علی رغم درختان انبوه و به هم فشرده ای که سیاه به نظر می آیند، اما مناره ها هم چنان زرد و پرنور و درخشان و تابناک هستند، در مقابل در شهر آلودگی هوا، درخشش و نورانیت آن مناره ها را می زداید و مانع آن می شود که درخشان و صاف و پرنور به نظر آیند. این مقایسه تا جایی پیش می رود که روستا

در اشعار حجازی رمز «پاکی و بی گناهی و شهر رمز زشتی، بدبختی، درد و انحراف است» (حموده، ۲۰۰۶: ۴۲)

تعلق خاطر به روستا در شعر پروین به طبیعت گرایی منجر شده است؛ طبیعت گرایی را نزد رماتیک‌ها می‌توان در دل‌بستگی شان به حیوانات هم دید. در دیوان پروین سهم حضور حیوانات و تصاویر طبیعی سهم قابل ملاحظه‌ای است. در مناظره‌ها و قطعه‌های وی طبیعت زنده بسیاری نقش پذیرند و پروین از زبان حال ایشان سخن می‌گوید. در اشعار او مرغ و ماکیان و کبوتران، بلبل‌ها و گربه‌ها، موش و مور و گرگ و شغال و روباه، خفاش و مار و پلنگ و سگ و پروانه، کرم پيله و حلزون، زاغ، طاوس، باز، طوطی، جغد، ماهی، پیل دیده می‌شود.

شعر پروین اعتصامی دارای نوعی فلسفه رماتیک است. «رماتیسم از جمله عواملی است که باعث گردیده شاعران دچار نوعی ناهمگرایی با زندگی شهری شوند و همواره خواهان برون‌رفت از این فضای آلوده و پرهیاهو گردند» (رجبی، ۱۳۹۰: ۶۲)

پروین هم باور دارد که جز انسان، حیوانات و اشیاء هم دارای روح و حس و اندیشه‌اند. به همین دلیل او تمثیل‌هایی حکمت‌آمیز به شکل فابل و مناظره بین حیوانات و اشیاء را شکل می‌دهد که بخش عظیم و مهمی از شعر او را در بر می‌گیرد.

چو من روباه و صیدم ماکیانست	گذشتن از چنین سودی زیانست
بسی مرغ و خروس از قریه بردم	به گردن‌ها بسی دندان فشردم
حدیث اتحاد مرغ و روباه	بود چون اتفاق آتش و کاه

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۱۲۹)

به راهی در، سلیمان دید موری	که با پای ملخ می‌کرد زوری
به زحمت خویش را هر سو کشیدی	وزان بار گران هر دم خمیدی

(همان: ۱۳۸)

لذا؛ پروین، گویی با چنان برخوردی که با محیط شهر و روستا دارد و شهر و همه مظاهر تمدنی و زیبایی‌های فریبده‌اش را نادیده می‌گیرد و به روستا می‌آید تا طبیعت بکر و زیبای آن زینت بخش فضاهاى شعرى خود کند شاید پروین که زندگی در شهر از فطرت پاک روستایی‌اش نگاهیده است؛ محیط آرام روستا برایش تازه‌کننده انسانیت انسان است که در زندگی در شهر این اصالت و یقین به تاراج رفته است.

اعتصامی، عاشق روستاست و همیشه آبادانی و خرم روستا و شادی دل روستائیان را آرزو کرده است، زیرا تمایل به روستا و بازگشت به آن در اشعار او موج می‌زند:

نه گندم داشت برزیگر نه خرمن	نمی‌کردم گر ما پرده‌داری
اگر یکسال گردد خشک‌سالی	زبونی باشد و بدروزگاری
از این پس باغبان آید به گلشن	مرا بگذشت وقت آبیاری
روان آید به جسم این مردگان‌را	ز باران و ز باد نو بهاری
درختان برگ و گل آرند یکسر	بدل بر فریهی گردد نزاری

(اعتصامی، ۱۳۹۶: ۸۳)

تصاویر شعری از روستا و روستادوستی آکنده‌اند؛ زیرا «تأمل در احوال انسان و گل و گیاه و اشیاء و هر چیز که در محیط اطراف و زندگانی روزمره در روستا وجود دارد به دریافت‌هایی پرمغز و لطیف نایل آمدن و حاصل تخیلات و تفکرات خویش را به زبان شعر با شیوه‌ای هنرمندانه و پرتأثیر بیان کردن، از ویژگی‌های شعر پروین است که در شعر فارسی نظیر ندارد.» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۱۴۵).

### ۳. نتیجه‌گیری

دو شاعر برخی دیدگاه‌های مشترکی نسبت به اجتماع و مسائل آن دارند و دلیل این اشتراکات به طور عام، پیشرفت وسیع علوم و به تبع آن ارتباطات نزدیک جوامع بشری و به‌طور خاص شرایط حاکم بر دو کشور ایران و مصر در دوران زندگی دو شاعر است. اما با این وجود، حجازی بیشتر احساسات شهرگريزانه و تنفر خود را از شهر و محیط ناپاک و شلوغ و پرهیاهوی آن و تنفر از هر آن‌چه را که به شهر تعلق دارد، در شعر خود فریاد می‌زند، اما در مقابل پروین احساسات شهرگريزانه خود را با بی‌اعتنایی به مظاهر و پدیده‌های شهری و تأکید و تکیه فراوان بر ایماژهای زندگی روستایی نشان می‌دهد، به طوری که می‌توان گفت که پروین بیش از آن که در شعرش، شهرگريز باشد، روستادوست جلوه می‌کند.

با وجود تشابه فکری و اجتماعی، پروین اعتصامی برای بیان تنفیری که از شهر و تمایلی که به روستا دارد، در بیشتر اوقات از زبان تمثیل و فابل بهره می‌گیرد و با بیانی کنایه‌وار، نظرات شهرگريزانه خود را با تکیه بر ایماژهایی متکی بر زندگانی روستایی بیان می‌کند، اما در شعر عبدالمعطي حجازی، خبری از تمثیل‌های دور از ذهن نیست و برخلاف پروین، بی‌واهمه، جسورانه، صریح، تنفر شدید خود

را از شهر آشکار کرده و از همه مظاهر شهرنشینی و هر آن‌چه به شهر و زندگانی شهری تعلق دارد، بیزاری و برائت می‌جوید.

شهرگریزی و اشتیاق به وطن در شعر دو شاعر به یک گونه و به یک میزان مورد توجه قرار نگرفته است؛ بسامد شهرگریزی در شعر حجازی، بسیار پررنگ‌تر و گسترده‌تر از پروین است؛ زیرا شهرگریزی نزد حجازی، نتیجه بیزاری او از ستمی است که در شهر تجربه کرده است و شاعر محیط روستا را به خاطر پاکی، بی‌آلایشی و آرامش آن دوست دارد؛ اما در شعر پروین، شهرگریزی که نه، روستادوستی‌اش، تنها در عواطف شاعر ریشه دارد و روستا را آرمانشهر خود می‌داند.

### منابع و مآخذ

- پروین، اعتصامی (۱۳۹۶). *دیوان کامل پروین اعتصامی*. به کوشش: زهرا احمدی. تبریز: بهار دخت
- پروینی، خلیل و سجاد اسماعیلی (۱۳۹۰). *بررسی تطبیقی نوستالوژی در شعر احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادریور*. *ادبیات تطبیقی*، سال اول، شماره دوم، تابستان ۹۰، ۶۹-۴۱.
- حجازی، احمد عبدالمعطی (۲۰۰۱). *الدیوان*. لا ط، بیروت: دارالعودة.
- (لاتا). *الأعمال الكاملة*. لا ط، الكويت: دارالسعاد الصباح.
- (۱۹۸۲). *الدیوان*. بقلم: رجاء النقاش. الطبعة الثالثة، بیروت: دارالعودة.
- حمودة، حنان محمد موسی (۲۰۰۶). *الزمكانية و بنية الشعر المعاصر (أحمد عبدالمعطی حجازی نموذجاً)*، الأردن: عالم الكتب الحديثة.
- حیدریان شهری، احمدرضا (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی شهرگریزی و بدوی‌گرایی در شهر سهراب سپهری و عبدالمعطی حجازی». *مجله زبان و ادبیات عربی (ادبیات و علوم انسانی سابق) دانشگاه فردوسی مشهد*. شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ۳۹-۶۲.
- دهباشی، علی (۱۳۷۰). *یادنامه پروین اعتصامی*. چاپ اول، تهران: دنیای مادر.
- رجبی، فرهاد (۱۳۹۰). *رویکردهای انسانی به شهر در شعر معاصر عربی و فارسی*. *مجله ادب پژوهی*، ش ۱۵، ۵۹-۸۲.
- سیاوشی، صابره و صغری میرسالاری (۱۳۹۶). *بررسی سنجشی تقابل شهر و روستا در شعر محمدرضا عبدالملکیان و احمد عبدالمعطی حجازی*. *مجله پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل*. سال ۳، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۶، ۳۳-۵۹.
- سیاوشی، صابره و معصومه شستری (۱۳۹۲). *بررسی شهرگریزی و روستاگرایی در شعر قیصر امین‌پور و جودت فخرالدین*. *مجله ادبیات پارسی معاصر*. سال ۳، شماره ۲، ۲۱-۴۲.

- سیفی، طیبه و نرگس انصاری (۱۳۸۹). دلالت‌های نمادین رنگ سبز در شعر عبدالمعطی حجازی. *مجله زبان و ادبیات عربی*، شماره دوم، ۴۹-۷۱.
- سیفی، طیبه و کبری مرادی (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در اشعار عبدالمعطی حجازی و نیمایوشیخ. *ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی*، دی ماه ۱۳۹۱، دانشگاه شهید بهشتی.
- صالح‌بک، مجید و فرشته فرضی شوب (۱۳۹۱). وجوه تقابل شهر و روستا از منظر عبدالمعطی حجازی. *مجله لسان مبین*، ش ۷، ۱۸۴-۲۰۵.
- صیادانی، علی و مهدی شادمان (۱۳ شهریور ۱۳۹۳). پدیده شهرگزیزی در اشعار قیصر امین‌پور و عبدالمعطی حجازی، بررسی تطبیقی دو شعر مثل کوچه‌های روستا و سلۀ الیمون. *دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی*، ۱۰۱۱-۱۰۲۸.
- عشری زاید، علی (۲۰۰۸). *عن بناء القصيدة العربية الحديثة. الطبعة الأولى*، القاهرة: مکتبة الآداب.
- قربانی، جواد و رسول عباسی (مهرماه ۱۳۸۶). تقابل شهر و روستا در شعر معاصر عرب و فارسی. *نشریه پایگاه نور*، شماره ۱۴، ۲-۱۴.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۳). *چشمه روشن*. چاپ پنجم، تهران: علمی.





بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)

جامعة رازي، السنة الحادية عشرة، العدد ١ (٤١)، ربيع ١٤٤٢، صص. ٨٥-١٠٨

## مكافحة المدن في قصائد عبدالمعطي الحجازي وبروين اعتصامي، (دراسة مقارنة)

مهدي شاهرخ<sup>١</sup>

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية والاجتماعية، جامعة مازندران، بابلسر، إيران

علي بابايي دمطسوج<sup>٢</sup>

محاضر في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة ياسوج، ياسوج، إيران

سليمان سادات اشكور<sup>٣</sup>

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الحرة الإسلامية فرع دهدشت، دهدشت، إيران

القبول: ١٤٤١/١١/٢٢

الوصول: ١٤٤١/٠٣/١٣

### الملخص

هناك رؤى مشتركة لعبدالمعطي الحجازي وبروين اعتصامي حول القضايا الاجتماعية في قصائدهما بسبب التشابه الثقافي والاجتماعي والديني بينهما رغم بعض الاختلافات بينهما والتي تتراءى في تعبيرهما وانتقاداتهما واحتجاجاتهما. يهدف هذا البحث معتمداً على المنهج الوصفي والتحليلي أن يدرس مضمون مكافحة المدن في قصائد هذين الشعاعين الكبيرين للأدبين العربي والفارسي ويقارن بينهما. تشير نتائج هذه الدراسة أن تردّد موضوع مكافحة المدن كقضية اجتماعية ليس متساوياً بين الشعاعين حيث أنّ مكافحة المدن في قصائد بروين اعتصامي تتجذر في عواطفها وأحاسيسها حيث ترى الريف مدينتها الفاضلة ومكافحتها المدن تظهر في حبّها للريف والقرية أكثر من أن تكون صراحة مكافحة المدن، لكنّ قصائد عبدالمعطي الحجازي نقد ظاهر وصریح للحياة الحضرية حيث لا نرى عنده مثل هذه التمثيلات البعيدة المعتمدة على الحكايات والتمثيلات، لأنّ مكافحة المدن في قصائده ليست إلا نتيجة حبّه للبيئة القروية وهدوئها وكرهه للظلم الذي عايشه في المدينة.

المفردات الرئيسية: الأدب المقارن، القضايا الاجتماعية، مكافحة المدن، بروين اعتصامي، عبدالمعطي الحجازي.